پیر ما گفت: نقد بر نقد

رحمتی، سعید

از آن‏جایی که مطلب نشر یافته در شماره‏ی 12 مربوط به آقای‏ سعید خیرخواه و هم‏چنین مقالات آقای دکتر دادبه و آقای دکتر محمد جواد شریعت را نخوانده‏ام،حق داوری،نقد،قبول و یا ردّ آن را برای آقای مهرداد چترایی و دیگران که آن را خوانده‏اند،روا می‏دانم و به آنان وامی‏گذارم.

در این نوشتار،کوشش شده است تا تنها از مقاله‏ی آقای مهرداد چترایی بهره گیریم و آن‏جا که نیاز به یادآوری بیتی یا نظری بوده است‏ از مندرجات و نقطه نظرات دیگر فرهیختگان در همان شماره‏ی‏ ماهنامه بهره بجوییم.

گفتنی است آن هیچ‏گونه آشنایی با آقای سعید خیرخواه نداشته‏ام، اما اندکی آشنایی به سبب خواندن نقطه نظر آقای چترایی‏ در بنده پدید آمده است.

آقای چترایی در آغاز به وجود تناقض‏هایی در مقاله‏ی جناب‏ خیرخواه اشاره نموده‏اند که گویا چاپ مقاله‏ی نام برده در آن ماهنامه‏ برایشان گران آمده است،در ضمن گلایه‏یی از روشی که آن ماهنامه‏ فرا رو گرفته است:کرده‏اند که باید گفت:با آن‏چه در ادامه‏ی‏ مقاله‏شان می‏آید به نوعی متناقض می‏نماید.

در پاراگراف 25 از نوشته‏های آقای چترایی گفتار آقای خیرخواه‏ دال بر این‏که نام برده حافظ را(هنرمند عارف و فیلسوفی راه‏گشا) شمرده‏اند که کارش(تأیید یافته‏ها،باورها،دانسته‏های مرسوم،کهنه‏ و گردگرفته،چه منفی و چه مثبت)نیست،را مورد اعتراض قرار داده‏اند که در همان شماره و با رجوع به مقاله‏ی طنز حافظ نوشته استاد گرامی،بهاء الدین خرمشاهی می‏تواند گواه بر آن باشد که حافظ به‏ نسبت بسیاری از پیشینیان راهی دیگر پویید.

1-ما اهل زهد و توبه و طامات نیستیم‏ با ما به جام باده صافی خاطب کن

2-شراب خانگی ترس محتسب خورده‏ به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

3-گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

ابیات فوق و بسی دیگر نشان از دگراندیشی حافظ نسبت به‏ بسیاری از پیشینیان و هم‏دوره‏های خویش در هنگام فرمانروایی و دستگاه مفتی‏گری امیر مبارز الدین محمد می‏باشد.

آقای چترایی سپس نقبی به نقطه نظر خیرخواه می‏زند و چنین‏ می‏گوید:درست است که حافظ(مدرسه و بحث کشف کشاف)را به‏ یک‏سو می‏نهد،اما این دلیل آن نمی‏شود که حافظ را به‏طور مطلق‏ همان‏گونه که آقای خیرخواه می‏بینند،بی‏توجه به موضوعات و علوم‏ متداول دیگر بدانیم.در این گذر از بیت دیگری یاری می‏جویند.

عشقت رسد به فریاد ور خود بسان حافظ قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

اگر نخواهیم فقط برای اثبات نظرات خود تنها به قاضی رفته و لاجرم راضی برگردیم،باید نظری به ابیات زیر که نمایانگر خوش‏باشی‏ و رندی حافظ نیز می‏باشد،انداخت.

1-فاش می‏گویم و از گفته‏ی خود دل‏شادم‏ بنده‏ی عشقم و از هر دو جهان آزادم

2-حالیا مصلحت وقت در آن می‏بینم‏ که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم

اما همان‏گونه که همواره مبنای حرکت حافظ بر اعتدال و تسأهل‏ است،نظر بر لطف الهی دارد و چنین می‏سراید:

هاتفی از گوشه‏ی میخانه دوش‏ گفت ببخشید گنه می بنوش‏ عفو الهی بکند کار خویش‏ مژده رحمت برساند سروش‏ لطف خدا بیش‏تر از جرم ماست‏ نکته سربسته‏ی چه گویی خموش‏ رندی حافظ نه گناهی‏ست صعب‏ با کَرم پادشه عیب‏پوش

دیوان حافظ-تدوین دکتر سلیم نیاری

در تفسیر آن ارجاع می‏دهیم به مقاله‏ی حدیث حافظ از زبان‏ خویش،در همان شماره به قلم دکتر اکبر اصغری تبریزی که‏ می‏نگارد:رند در قاموس حافظ به رغم(زاهد)ریایی،آدمی‏ست موجه‏ و خوش‏نام و یا در سطور پایین‏تر چنین می‏افزاید:رند در عشق‏ ورزیدن و نظریازی،نوش و نشمه علی الظاهر شهره شهر است.

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم‏ محتسب داند که من این کارها کم‏تر کنم

جهت آگاهی بیش‏تر می‏توان به کتاب چارده روایت استاد خرمشاهی رجوع کرد که صفحه‏ی 4،سطر 20،رند را موجودی‏ می‏داند که(ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید)

دیگر نکته‏یی که آقای چترایی به آن اشاره کرده‏اند،اشاره به بیماری مطلق‏سازی می‏باشد که از مقاله‏ی آقای خیرخواه استنتاج‏ کرده‏اند،اما گویا خودشان متوجه نبوده‏اند که در گفتار خود دیدگاهی‏ مطلق‏گرایانه را ارایه کرده‏اند.

سخن این‏جاست که اگر آقای خیرخواه کوشیده‏اند جنبه‏های‏ هنری و ظریف شعر را پررنگ کنند،از دیگر سو آقای چترایی نیز از این هنر کم‏بهره نبوده‏اند و در پی کم‏رنگ نمودن ارزش حافظ به‏عنوان‏ شاعر بوده‏اند و اشاره کرده‏اند که:«جناب خیرخواه توجه به قرآن، حدیث و علوم متداول دیگر را در مقوله‏ی جدا از ظرایف هنری و دیگر علوم متداول دانسته‏اند».

پرسشی که برای نگارنده پیش می‏آید،این است که اگر مورد یاد شده درباره‏ی حافظ صادق نباشد،آیا درباره‏ی بسیاری از شعرا چنین است؟

گمان دارم چنان‏چه در دیگر آثار شعرا ردپایی از مورد فوق ببینیم‏ به صورت قاعده نمی‏باشد.

در طی قرون گذشته محدود کردن حافظ به یک مشرب خاص از سوی صاحبان آن مشرب باعث شده است که گروهی حافظ را مرتد و دیگرانی لسان الغیب و دسته‏یی نیز با تکیه بر ابیاتی هم‏چون:

1-دولت پیر مغان باد که باقی سهل است‏ ای پیر می‏فروش که ذکرش به خیر باد

2-پیر پیمانه‏کش من که روانش خوش باد بنده‏ی پیر خراباتم که لطفش دایم است

با توجه به جایگاه مغ در تفکر میترایی و کیش مهر و معنای‏ خرابات و پیر تعلق خاطر او را به میتراییست عنوان کرده‏اند.

در رابطه با جمله‏ی معترضه‏های آقای چترایی به‏عنوان:نمی‏دانم‏ (مقصود جناب خیرخواه از روح و شعر و هنر چیست؟)ایشان را به‏ مقاله‏ی آقای بهاء الدین خرمشاهی در همان شماره حوالت می‏دهم که‏ در باب طنز حافظ در پاراگراف 20 صفحه‏ی 39 چنین می‏گوید:باز هم‏ (حافظ)در مقاله از انتقاد از خود می‏گوید.

گفتی از حافظ ما بوی ریا آید آفرین بر نفست باد که بربودی بوی

که هم ایهام دارد،انتقاد از خود هم دارد،ایهامش این است که:

الف-خوش بردی بوی،یعنی خوب فهمیدی.

ب-یک معنی‏اش هم این است که از من بوی ریا می‏آید،ولی تو مرحمت کردی و آن بو را از من دور کردی و می‏افزاید:

گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ یارب این قلب‏شناسی ز که آموخته بود؟

در پایان بهتر آن‏که به جای تفسیر حافظ تنها از یک بعد و از دیدگاه و جایگاه خودمان،این بزرگ‏مرد گستره‏ی فرهنگ پارسی را پیش از هر چیز انسانی معتدل(به واسطه‏ی گذران زندگی،غم‏ها، شادی و خوش‏باشی)بپذیریم،چرا که پذیرش و دیرپایی وی‏ همان اعتدال اوست.

گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین‏ گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنم

افزون آن‏که،حافظ متعلق به ملت ایران و فراتر از آن فرهنگ‏ ایرانی و جهانی می‏باشد و جایگاه او رفیع‏تر از آن است که محدود به‏ تفکراتی خاص یا گروه و جمعی گردد.

حافظم در مجلسی

بافت زبانی شعر حافظ به علت ویژگی دو پهلویی‏اش یعنی‏ به کارگیری چهار عنصر:ایهام،با همه‏ی انواعش از قبیل:ایهام‏ تناسب،تبادر،ترجمه و تضاد ترکیبات متناقض،کنایه و طنز معنای‏ نامکشوف در پشت این عناصر را پرّان و دور از دسترس و صعب الوصول نموده است به صورتی که به کارگیری این عناصر با آن مهارت و چیرگی خاص حافظ که نوعی ورزش در زبان است، حد اکثر اثربخشی و تأمّل‏انگیزی را به اقتصاد زبانس پیشکش‏ نموده است.اگرچه چیرگی،چربدستی،چابکی،و چالاکی حافظ در کلیت زبان موجب گردید که شعرش چالش‏کش ذهن،زبان و ضمیر مخاطبانش گردد و خیل کثیری از ارادتمندان را گرد شمع‏ شعرش به چرخش و چالش درآورد.اما همین امر از آن طرف سکّه‏ نیز نه تنها در عصر خود شاعر عده‏یی را به صدور حکم الحاد به‏ جرم دردی‏کشی برای این دردکش عرصه‏ی رویش ریا مجاز ساخته بود،بلکه متاسفانه هنوز هم بعد از گذشت قرن‏ها هنر مسحورکننده و معنی‏انگیز و تامّل‏بخش او عده‏یی را چنان دچار سرگردانی و حیرتت می‏کند که ناخواسته با عدم درک چرایی این‏ تناقضات سبکی او را حکم و فتوای جزمی و یقینی صادر می‏کنند که‏ «بیراه نیست،اگر گفته شود این تک مضراب‏های کفرآمیزی که‏ گه‏گاه بر روح و روان وی مستولی مسلط و بر زبانش جاری و طاری می‏شود،نشانگر یک نوع الحاد رندانه می‏تواند باشد.»1

به درستی یا نادرستی این فتوا کار ندارم،بلکه بحث بر سر این‏ مطلب است که خود حافظ نیز بر صعب الوصول بودن معنی از متن‏ اشعارش واقف بوده است و رندی او نیز در همین مسأله نهفته است‏ که عنقایش شکار کس نشود؛زیرا اگر شکار شود دیگر عنقایی باقی‏ نمی‏ماند تا مرغان برای یافتن او به جست‏وجو و سیروسفر ذهنی‏ و ضمیری و زبانی بپردازند تا از این بسیاری سفر به پختگی برسند.

سرّ پیدایی دو گروه مخاطب کاملا تضاد برای شعر حافظ که‏ گروهی اهل تکفیر و عده‏یی اهل تقدیس او شده‏اند،نیز در همین‏ هنر مینیاتوری چند وجهی بودن زبانش نهفته است،یعنی تعالی و علوّ زبانی متن آن‏قدر بالا و مسلّط است که ذهن را دچار حیرت‏ کرده،تا جایی که یک مخاطب به پشتوانه‏ی پیش فرض‏های‏ خویش نیجه‏یی از متن می‏گیرد که آن دیگری با پیش‏فرض‏ دیگر نتیجه‏یی دیگر.و این یعنی شاعر،مخاطبانش را در لذت‏ درگیری با متن چنان سهیم می‏کند که آن مخاطب بتواند نتیجه‏ی‏ دلخواه خویش را از آن برگیرد.

بنابراین قضاوت و داوری درجه اول و ارزشی و تک‏بعدی در شعر که دارای گزاره‏های انشایی غیریقینی و پارادوکسی به خاطر اهداف غیرتک‏بعدی است،نوعی برخورد عاطفه‏ی و سطحی با متن است،زیرا حوزه‏ی شعر مخصوصا اشعاری از نوع شاهکار بویژه شعر حافظ حوزه‏ی خلاقیت و ورزش در زبان است که از قلمرو برجسته و چندبعدی آن نمی‏توان در انتظار یک پیام مستقل‏ و سهل الوصولی بود که از منطق حاکم بر نثر که ناظر بر گزاره‏های‏ قابل صدق و کذب است،می‏توان انتظار داشت.